



سیر و موش

درس پانزدهم



بود شیری به پیشه‌ای خفته
آن قدر گوش شیر گاز گرفت
تا که از خواب، شیر شد بیدار
دست برد و گرفت کله‌ی موش
خواست در زیر پنجه له کندش
گفت: «ای موش لوس یک‌غازی
موش بیچاره در هراس افتاد

موشکی کرد خوابش آشفته
که رها کرد و گاه باز گرفت
متغیر ز موش بد رفتار
شد گرفتار، موش بازی‌گوش
به هوا برده بر زمین زندش
با دم شیر می‌کنی بازی؟»
گریه کرد و به التماس افتاد



که تو شاه وحوشی و من موش
تو بزرگی و من خطا کارم
شیر از این لابه، رحم حاصل کرد
اتفاقاً سه چار روز دگر
از پی صید گرگ، یک صیاد
دام صیاد، گیر شیر افتاد
موش چون حال شیر را دریافت
بندها را جوید با دندان
شیر چون موش را رهایی داد
موش هیچ است پیش شاه وحوش
از تو امید مغفرت دارم
پنجه دا کرد و موش را دل کرد
شیر را آمد این بلا بر سر
در همان حول و حوش، دام نهاد
عوض گرگ، شیر گیر افتاد
از برای خلاص او بشتافت
تا که در برد شیر از آنجا جان
خود رها شد ز پنجه‌ی صیاد